

کوروش بزرگ سازنده تمدن‌ها

نقد رضا مرادی غیاث آبادی و پاسخ به شایعه نابودی تمدن‌های ماد، بابل، لودییه و ایلام توسط کوروش بزرگ



مجید خالقیان
کوروش شهرکی

فهرست

- ۴..... کوروش بزرگ و تمدن بابل
- ۹..... کوروش بزرگ و تمدن ماد
- ۱۳..... کوروش بزرگ و تمدن لودیه
- ۱۷..... تمدن ایلام و کوروش بزرگ
- ۲۰..... بررسی‌های نا آرامی‌های زمان داریوش بزرگ
- ۲۲..... سخن پایانی
- ۲۳..... بن‌مایه ها و یاری‌نامه‌ها



کوروش بزرگ سازنده تمدن ها

نقد رضا مرادی غیاث آبادی و پاسخ به شایعه نابودی تمدن های ماد، بابل،

لودیه و ایلام توسط کوروش بزرگ

مجید خالقیان^۱، کوروش شهرکی

۷ اردیبهشت ۱۳۹۷

کوروش بزرگ، بنیان گذار سلسله هخامنشیان، یکی از خوشنام ترین و پیروزمندترین فرمانروایان تاریخ جهان است. آنچه درباره این شخصیت، جالب می نماید همسخنی و اشتراک منابع تاریخی درباره نیک سیرتی وی می باشد. منابع تاریخی درباره کمتر پادشاهی چنین شرایطی دارند؛ آن هم منابعی که توسط اقوام و ملل گوناگون نگارش یافته اند. این در حالی است که آثار باستانی به جا مانده از دوره باستان، چهره ای مثبت از کوروش ترسیم می کنند. از جمله می توان به کتیبه های باستانی به ویژه استوانه کوروش بزرگ اشاره کرد که به منشور حقوق بشر کوروش بزرگ هم مشهور می باشد.

در دوران کوروش بزرگ، به سبب اقدامات این فرمانروا، تحولات مثبتی در سطح جهان رخ داد و شاید بتوان دوران کوروش را نقطه عطفی در تاریخ جهان دانست. توانایی ستودنی کوروش بزرگ در امور نظامی و کشورداری، باعث شد که کوروش بزرگ منطقه را در صلح و امنیت حفظ کند و اقوام و ملل گوناگون او را ستایش کنند.

با این حال چندی است گفتار های غیر مستند با محتوای تحریف تاریخ ایران منتشر شده است، نویسنده بخشی از این نوشتارها شخصی به نام «رضا مرادی غیاث آبادی» می باشد که در مجموعه نوشتارهایی با عنوان «رنج های بشری» مدعی ویران شدن تمدن های باستانی لودییه، بابل، ماد و ایلام توسط کوروش بزرگ شده است.

۱- دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه تهران

از آنجایی که این ادعا بسیار با اسناد تاریخی و باستان شناسی در مورد کوروش فاصله دارد در این نوشتار به بررسی و نقد ادعاهای نادرست در مورد کوروش بزرگ خواهیم پرداخت و به روشنی با اسناد و مدارک تاریخی نشان خواهیم داد ادعای نابودی تمدن های لودیه، بابل، ماد و ایلام به دست کوروش بزرگ به کلی نادرست و خارج از حقیقت است.

شیوه نقد نیز با ارائه متن شایعه و سپس پاسخ گویی به شایعه با استفاده از اسناد و مدارک صورت می گیرد.

کوروش بزرگ و تمدن بابل



آقای رضا مرادی غیث آبادی مدعی است که کوروش بزرگ باعث از بین رفتن تمدن بابل شده است. او در سلسله نوشتار های رنج های بشری نوشته است:

تمدن درخشان بابل با تمامی مظاهر علمی و اجتماعی آن به باد فنا رفت و وحشیگری کورش و بازماندگان هخامنشی او بر جای آن نشست. دریغ است که هر آنچه از مظاهر مدنیت در مقابل هجوم کورش به بابل دیده و شناسایی شده است، آخرین نمونه های آن در طول تاریخ بشری است.

یادآور شوم که اصطلاح «وحشی/ وحشیگری» در نوشته هایم به عنوان دشنام بکار نمی روند، بلکه به عنوان مفهومی شناخته شده در تقابل و تعارض با «مدنیت/ شهرنشینی/ زندگی اجتماعی» بکار می رود. وقتی کسانی همچون کورش و دیگر هخامنشیان: ۱- فاقد سابقه

مدنیت و آثار زندگی شهری و اجتماعی باشند، ۲- آثاری از ساخت شهر و بنیان‌های مدنی در زمان آنان شناسایی نشده باشد، ۳- به تمدن‌ها و شهرهای دیگران حمله کنند و به قهر آنجاها را تصرف کنند، ۴- آن تمدن‌ها را چنان از بین ببرند که دیگر ردی از آنها در تاریخ دیده نشود؛ به چنین کسانی «وحشی» گویند و به رفتارشان «وحشیگری».

طبیعی است که آقای غیاث آبادی منبعی معرفی نکردند چرا که در هیچ منبعی از نابودی تمدن بابل به دست کوروش سخنی به میان نیامده است. در ادامه خواهیم دید که اتفاقاً شواهد و منابعی وجود دارند که حاکی از ادامه شکوه تمدنی در بابل می باشند.

ادعای آقای غیاث آبادی در حالی مطرح می‌شود که بابل به عنوان یک شهر مهم در دولت هخامنشی مطرح بود و اگر به ارزش بابل پس از فتح کوروش افزوده نشده باشد، چیزی کاسته نشده است. جالب آنکه غیاث آبادی در این نوشتار هیچ منبعی به کار نبرده است. ایشان می‌گویند «دریغ است که هر آنچه از مظاهر مدنیت در مقابل هجوم کوروش به بابل دیده و شناسایی شده است، آخرین نمونه‌های آن در طول تاریخ بشری است.» و مشخص نمی‌کنند کدام یافته باستان شناسی را می‌گویند و چه چیزی است که دیگر نمونه‌های آن در تاریخ بشری دیده نشده است!!؟

اما آثار باستانی، دستاوردهای علمی بابلی‌ها را -از جمله دستاوردهای ستاره شناسی- در دوران هخامنشیان، نشان می‌دهند.

می‌توان گفت شاهنشاهی هخامنشی به جای نابودی تمدن‌ها، از دستاوردهای تمدن‌های کهن بهره برد. این موضوع در هنر و معماری هخامنشی هم به چشم می‌خورد. بسیاری از دستاوردهای تمدنی بابل را می‌توان در پارسه (تخت جمشید) و دیگر آثار هخامنشیان مشاهده کرد. بهره‌گیری از خطوط میخی و نگارش به خط بابلی از مهم‌ترین بهره‌گیری‌ها بود. این موضوع نشان می‌دهد تمدن بابل این فرصت را پیدا کرد تا بیشتر و بهتر به جهان معرفی شود. برای همین است که بابلیان از هخامنشیان استقبال کردند.

آثار باقی مانده در بابل هم از ادامه سنت‌های بابلی در زمان هخامنشیان خبر می‌دهند. برای مثال می‌توان اشاره کرد که در زمان پادشاهی اردشیر یکم، معبد ازگیلا، کماکان وظایف خود را انجام می‌داده است. حتی سالنامه‌ای وجود دارد که از بازسازی معابد در زمان اردشیر سوم سخن می‌گوید.

در واقع با مطالعه این اسناد متوجه می‌شویم که چیزی به نام «پایان کار تمدن بابل» در دوره هخامنشی وجود ندارد و اتفاقاً می‌توان گفت تمدن بابل در اوج ماند و حتی بیشتر به دنیا معرفی شد. با رمزگشایی خط میخی پارسی که با کمک دیگر زبان‌های هند و ایرانی صورت گرفت؛ خط میخی بابلی هم رمزگشایی شد و در نتیجه بسیاری از دستاوردهای تمدن بابل به بشر امروز معرفی شد.

امروزه به کمک کشفیات باستان‌شناسی کتیبه‌هایی را از شهر بابل در اختیار داریم که به طور واضح بیان می‌کنند که شهر شکوهمند بابل پس از تصرف توسط ایرانی‌ها همچنان در صلح و آرامش به سر می‌برده و زندگی به شکل معمول خود جریان داشته است. دکتر شاهرخ رزمجو در اینباره می‌گوید:

مدارک دیگری از بابل در اختیار داریم که شامل لوح‌ها و کتیبه‌های گلی هستند، این لوح مربوط به دو روز پس از فتح بابل می‌شود. زمانی که هنوز خود کوروش وارد بابل نشده بود و سپاهیان ایران بابل را تصرف کرده بودند. در اینجا یک معامله شرح داده می‌شود که در آن گوسفند رد و بدل می‌کنند برای پرداخت، این موضوع به ما می‌گوید که مردم مشغول زندگی عادی خود هستند و کشتار و غارت به نظر نمی‌آید زیرا این اسناد باید در دیوانخانه‌ها تنظیم می‌شد، شاهدان باید حضور می‌یافتند و تأیید و امضا می‌کردند. ما مجموعه‌ای از این لوح‌های مربوط به روزهای بعد از سقوط بابل داریم که نشان می‌دهد همه چیز سر جای خودش است (رزمجو، ۱۱ آبان ۱۳۹۲).

به کمک همین کتیبه‌های بابلی مشخص می‌شود کوروش بزرگ حتی پس از فتح بابل بسیاری از مقامات اداری و حکومتی را در جایشان ابقا کرد و اداره بابل به دست خود بابلی‌ها انجام می‌شده است. از جمله حضور شخصی به نام نبو-آهبولیت که در زمان نبونئید هم مقام والای اداری داشت (بریان، ۱۳۷۸: ص ۱۸۶).

کوروش حتی بابل را به عنوان یکی از پایتخت‌های حکومت خویش انتخاب کرد:

کوروش پس از تصرف بین‌النهرین قلمروی پادشاهی بابل را دست نخورده نگهداشت، شهر بابل را به عنوان یکی از مراکز دولت پارس برگزید. در نظر اول در بابل هیچ چیز تغییر نکرد. بابلی‌ها موقعیت ممتاز خود را حفظ کردند، کاهنان امکان یافتند به ترویج کیش باستانی خود بپردازند و کوروش در نو سازی معبد هایشان به آن‌ها کمک کرد (گرانوسکی، ۱۳۸۵: ص ۷۸).

باید از مدعیان نابود شدن و خاکستر شدن تمدن بابل پرسید که چگونه این تمدن به دست کوروش یا هخامنشیان نابود شده!! درحالی که بر اساس اسناد تاریخی زندگی عادی مردم همانند گذشته در جریان بوده و حتی تغییرات بزرگی در سازمان اداری و حکومتی بابل پس از فتح آن توسط کوروش اعمال نشده است. اتفاقاً همین کتیبه‌ها اثبات می‌کنند که آنچه که کوروش در منشور خود در مورد صلح و آرامش در بابل نوشته حقیقت داشته است.

اسناد تاریخی به ما نشان می‌دهند که چگونه دولت هخامنشی زمینه ساز پیشرفت بابل شده است. دکتر داندامایف در مورد پیشرفت علم در بابل می‌نویسد:

فرهنگ بابل باستان در طول دو سده تسلط پارس‌ها گسترش یافت. اختر شناسی ریاضی بابل تحت فرمانروایی هخامنشیان پیشرفت ویژه‌ای داشت. توفیقات آن از جمله بزرگ‌ترین پیشرفت‌های تاثیر گذار تمدن باستان به شمار می‌رود. در همان دوران حقوق بابل به شکوفایی رسید. تحولات چشمگیری نیز در روابط اجتماعی- اقتصادی کشور روی داد (داندامایف، ۱۳۹۱: ص ۹).

به نظر می‌رسد شکوه بابل تا آخر شاهنشاهی هخامنشی ادامه یافت. درباره فتح بابل توسط الکساندر، مورخین غربی چنان از شکوه بابل می‌گویند که گویا شگفت زده شده‌اند. البته حق هم داشتند چرا که شاید بابل شکوه مندترین شهر جهان بوده است. نمونه بارز این موضوع، گفته کوینتوس کورتیوس روفوس، مورخ رومی است که ورود الکساندر به بابل را تشریح می‌کند (نگاه کنید به: Curtius Rufus, Section 5.1.17-33)

غیاث آبادی در ادامه از نظر خود «وحشی» را تعریف می‌کند و در چند سطر مصداق‌های وحشیگری را به کوروش و هخامنشیان نسبت می‌دهد. غیاث آبادی می‌نویسد:

آثاری از ساخت شهر و بنیان‌های مدنی در زمان آنان شناسایی نشده باشد،

به نظر می‌رسد کوروش بزرگ بیشتر از آنکه کشور گشایی کرده باشد، تمدن سازی کرده است. آثاری از کوروش بزرگ در پاسارگاد و برازجان استان بوشهر بدست آمده و ساخت پردیس‌های زیبایی را به کوروش نسبت می‌دهند.

در اینجا اشاره ای به منشور کوروش می‌کنیم که حاکی از ساخت و ساز توسط کوروش دارد:

در استوار گردانیدن ب[انای] باروی «ایمگور – انلیل – Imgur – Enlil» باروی بزرگ شهر بابل کوشیدم و [.....] دیوار کناره ای (ساخته از) آجر را بر کنار خندق شهر که (یکی از) شاهان پیشین [ساخته و] (بنایش را) به انجام نرسانیده [بود،] بدانسان که [بر پیرامون] شهر (به تمامی) برنیامده بود، آنچه را که هیچ از یک شاهان پیشین (با وجود) افراد به بیگاری گرفته شده ی [کشورش] در بابل نساخته بودند، [.....] از قیر [و آجر از نو بار دیگر بساختم و] [بنایشان] [را به انجام رسانیدم.]

دروازه های بزرگ وسیع مرآن ها را بنهادم و درهایی از چوب سدر / با پوششی از مفرغ، با آستانه ها و پاشنه هایی از مس ریخته شده هرآن جایی که دروازه ها / ایشان (یافت می شد)، / استوار گردانیدم (استوانه کوروش بند های ۳۸ تا ۴۲)

عجیب آنکه با وجود آثاری مانند کاخ های شوش و پارسه (تخت جمشید)، غیاث آبادی چنین موردی را به هخامنشیان نسبت می دهد.

غیاث آبادی همچنین می نویسد:

به تمدن ها و شهرهای دیگران حمله کنند و به قهر آنجاها را تصرف کنند،

شواهد و مدارک، نشان می دهند که کشورگشایی های کوروش به منظور پدافند و دفاع از سرزمین خودش بوده است. در واقع حمله از جانب دیگر کشورها علیه کوروش و ایران شروع شده بود و در ابتدا بابل با مهاجمین علیه کوروش متحد شده بود.

همچنین شواهد زیادی از رفتار توأم با مهر کوروش با مغلوبین به ویژه در بابل وجود دارد که در رأس آنها می توان به منشور کوروش بزرگ اشاره کرد.

اما رفتار توأم با مهر و انسانیت کوروش فقط در استوانه کوروش بزرگ نقل نشده است. منابع دیگری هم این موضوع را تصدیق می کنند.

وقایع سال هفدهم در رویداد نامه نبونئید حاکی از رفتار مهربانانه کوروش با مردم بابل است:

در ماه آرخسمنو (Arahsamnu = ماه هشتم)، روز سوم (= هفتم آبان ماه) کوروش به بابل اندر آمد. شاخه های سبز در برابر (= زیر پای او) گسترده شد. حالت «آشتی» در شهر برقرار شد. کوروش شادباش ها به همه شهرها در (سرزمین) بابل فرستاد... (ارفعی، ۱۳۸۹: ص ۱۴).

گزنفون مورخ یونانی از سخنان کوروش پیرامون برخورد خوب با مردم بابل و البته به طور کلی رفتار مهر آمیز با مردمان توسط کوروش می نویسد (برای مثال بنگرید به: کوروش نامه گزنفون، دفتر ۷، بخش ۵، بند ۴۷ - کوروش نامه گزنفون، دفتر ۷، بخش ۵، بند ۷۶ - کوروش نامه گزنفون، دفتر ۸، بخش ۷، بندهای ۳۷ و ۳۸).

گفته های کتب عهد عتیق درباره کوروش هم قابل بررسی است که با این موارد هماهنگی نسبی دارد (بنگرید به: کتاب اشعیای نبی، اواخر باب ۴۴ و اوایل باب ۴۵).

هرچند به نظر می‌رسد کوروش علاقه به کشور گشایی بدون خون ریزی داشته است، همانطور که بر اساس منابعی که به دست ما رسیده است؛ پس از تصمیم پادشاه ماد برای حمله به کوروش، سربازان پادشاه ماد به کوروش پیوستند و سرزمین ماد به زیر فرمان کوروش در آمد (ن.ک: رویدادنامه نبونئید، ستون ۲، بند های ۱ و ۲).

کوروش بزرگ و تمدن ماد



سپاه هخامنشی عمدتاً از سربازان مادی و پارسی تشکیل می‌یافت

جناب غیاث آبادی همچنان در نوشتاری دیگر بی مهابا دست به تحریف تاریخ زده و مدعی نابودی تمدن ماد توسط کوروش بزرگ می‌شود! این ادعا که کوروش تمدنی را نابود کرده که خود وارث آن بوده بسیار عجیب است، بر اساس بسیاری از تواریخ کوروش نوه آستیاگ آخرین پادشاه ماد بود. پس چرا بایستی تمدن کشور خود را نابود کند؟ باری جناب غیاث آبادی در مورد نابودی ماد به دست کوروش اینچنین می‌نویسد:

یکی از جنگ‌های کوروش که منجر به نابودی تمدنی کهن شد، غلبه او بر مادها و تسخیر شهر هگمتانه (همدان/اکباتان) بود. غلبه‌ای که با مساعدت اشراف و فئودال‌ها صورت پذیرفت و منجر به غارت هگمتانه و به بردگی کشیدن گروهی از مردم آن شد. او توانست با به اسارت گرفتن آمیتیس (دختر آخرین پادشاه ماد) و تهدید مبنی بر شکنجه او و فرزندانش، شاه را وادار به تسلیم کند و سپس با کشتن شوهر آمیتیس، او را به همسری خود در آورد. در نهایت نیز شاه نگون‌بخت و شکست خورده در بیابانی دورافتاده رها شد تا از گرسنگی و تشنگی جان بسپارد.

در تاریخ ایران کمبریج به سرپرستی ایلیا گرشویچ آمده است که «گرایش مردم ماد نسبت به کورش خصمانه بود» (ص ۲۴۱). او هگمتانه را غارت کرد و برخی از مادها را به بردگی گرفت» (ص ۲۴۰).

با اینکه مادها دستکم دو بار در زمان داریوش بزرگ کوشیدند تا استقلال خود را از سلطه هخامنشیان باز یابند، اما در هر دو بار با سرکوب خشونت بار داریوش مواجه شدند و ۳۸۰۰۰ نفر از آنان قتل عام گردیدند.

بنگرید به: گرشویچ، ایلیا، تاریخ ایران دوره ماد- از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه بهرام شالگونی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۷، صفحه ۲۳۸ تا ۲۴۱

تمدن ماد به هیچ وجه نابود نشد و اتحاد مادها و پارسها همواره باقی ماند. اساسا در اینجا منبع دست اول دیده نمی شود و مشخص نیست بر اساس چه چیزی چنین ادعایی مطرح شده است (برای مثال غارت و بردگی مردم ماد، آمیتیس و...) ما با ادعاهایی بدون سند و مدرک مواجه هستیم که قابل اعتنا نیستند. آثار و منابع زیادی داریم که آشکار می سازد مادها و پارسها متحد یکدیگر بودند.

بر اساس رویدادنامه نبونئید ذکر می شود که پس از حمله پادشاه ماد به کوروش، سپاهیان ماد بر پادشاه خود شوریدند و شاه را تحویل کوروش دادند (رویدادنامه نبونئید، ستون ۲، بندهای ۱ و ۲).

غیاث آبادی به نا آرامی های زمان داریوش بزرگ اشاره می کند و آنها را دلیلی بر درستی گفته های خود می داند. درباره این موضوع در ادامه سخن خواهیم گفت اما همان هم‌رزمی مادها و پارسها در آن دوران هم همبستگی مادها و پارسها را نشان می دهد. باید توجه داشت که بر اساس کتیبه بیستون این مادها بودند که داریوش بزرگ را یاری رساندند، به طوری که وقتی فرورتیش در ماد به دروغ خود را پسر هووخشتره (پادشاه پیشین ماد) معرفی می کند، داریوش فقط با سپاهی کوچک از مادها و پارسها او را سرکوب می کند. همچنین هنگامی که فرد دیگری به دروغ خود را پسر هووخشتره معرفی کرد توسط سپاه پارسی و مادی این بار به سرداری یک مادی سرکوب شد (کتیبه بیستون، ستون ۲، بند ۱۴).

لازم به ذکر است که بر اساس کتیبه بیستون برخی از سپاهیان بودند که شورش کردند و داریوش و هم پیمانانش در واقع سپاهیان شورش را شکست داد نه آنطور که غیاث آبادی القا می کند، مردم عادی در نبردها شرکت کرده باشند یا یک جدل قومی باشد! خیر اتفاقا گسترده ترین شورشها توسط افرادی از قوم پارس بود و داریوش آنها را هم شکست داد. در بابل و ارمنستان و... هم سپاهیان و سرداران شورش شدند تا شاید بتوانند قدرتی برای خود به دست بیاورند. در تاریخ جهان و به ویژه در جهان باستان بارها شاهد آن بودیم که در شرایطی که چالش هایی برای جانشینی پادشاهان مشروع پیش می آید، درگیری های فراوانی در

میان سپاهیان و سرداران به وجود می‌آید. بنابراین تلاش غیاث آبادی برای قومی نشان دادن این نآرامی‌ها مردود است.

منابع گوناگون نشان می‌دهند که مادها و پارس‌ها همواره همبستگی داشتند. در نوشته‌های گزنفون اتحاد ماد و پارس به صورت روشن معلوم می‌شود؛ این موضوع در کتاب ۱، بخش ۵ کوروش نامه کاملاً هویدا است. از منابع یهودی هم نباید غافل شد. در کتاب دانیال از رویایی می‌گوید که در آن یک قوچ صاحب دو شاخ، سلطنت مادها و پارس‌ها عنوان می‌شود و بزی که آن را شکست می‌دهد پادشاه یونان (کتاب دانیال، باب ۸، آیات ۲۰ و ۲۱) در تخت جمشید به کرات حضور مادها و پارس‌ها را در کنار هم می‌بینیم. از جمله تصویر زیبای زیر که بزرگان مادی و پارسی در حال گفتگو و مهرورزی به یکدیگر می‌باشند.



بزرگان پارسی و مادی در حال مهرورزی به یکدیگر، پارسه (تخت جمشید)

چطور تمدن مادها نابود شده است، در حالی که تا آخر دوران هخامنشی تا این حد از آنها یاد می‌شود؟!

درباره شکنجه خانواده آستیاگ باید گفت تردیدی نیست کاملاً نادرست است چرا که در رویدادنامه نبونئید یعنی یک سند باستانی و همزمان با کوروش بزرگ آمده است که سپاهیان ماد در همان ابتدا آستیاگ را تحویل کوروش دادند (رویدادنامه نبونئید، ستون ۲، بندهای ۱ و ۲). پس شکنجه دیگران برای یافتن مخفیگاه آستیاگ معنی پیدا نمی‌کند. هرچند غیاث آبادی نوشته‌های کتزیاس را تحریف کرده است اما مشخص است که نوشته‌های غیاث آبادی ریشه در نوشته‌های کتزیاس دارد. اما کتزیاس از رفتار خوب کوروش با

آستیگ سخن به میان آورده است: «کوروش (دختر) آستیگ، آمی تیس را نخست با احترامی شایسته یک مادر پذیرا شد، سپس (او) به همسری کوروش برگزیده شد» (کتزیاس، کتاب ۲، بند ۵).

غیاث آبادی با تکرار کلیدواژه‌هایی که در زمان شوروی سابق رواج داشت، اینچنین نوشته است: «غلبه‌ای که با مساعدت اشراف و فتودال‌ها صورت پذیرفت و منجر به غارت هگمتانه و به بردگی کشیدن گروهی از مردم آن شد». بازگشت غیاث آبادی به ادبیات پوسیده با درون‌مایه‌ای ایرانستیزانه در شرایط کنونی جالب است. به هر حال هیچ منبع دست اولی ذکر نشده است و اینکه در نهایت غیاث آبادی نام «گرشویچ» نویسنده روس تبار را می‌آورد، نشان می‌دهد این گونه نوشتارها فقط یادآور ادبیات پوسیده و از کار افتاده است.

در مورد ادعاهای دروغین به بردگی گرفتن مردمان ماد گرایش خصمانه مادها به کوروش باید گفت اتفاقاً برعکس این مدعا چنانکه گفته شد پارس‌ها روابط بسیار دوستانه‌ای با مادها داشتند و از تجربیات شاهنشاهی ماد بسیار بهره برده اند دکتر کاوه فرخ می‌نویسد:

پیوند قومی و فرهنگی مادها و پارس‌ها در کتاب مقدس جاودانه شده است ... مادها تجارب با ارزشی در باب کشورداری و حکومت، یک ارتش عالی و تشریفات مربوط به دربار سلطنتی را در اختیار کوروش دوم نهادند ... نفوذ مادها چنان بود که ردای عیلامی پارس‌ها تا زمان داریوش اول جای خود را به لباس سواری مادی داد (فرخ، ۱۳۹۰: ص ۶۸).

برعکس گفتار نادرست جناب غیاث آبادی گرایش مادها نه به کوروش بلکه به آستیگ (ایشتوویگو) خصمانه بوده است:

ایشتوویگو ماد را با قهر و خیانت تحت کنترل داشت ... تلاش او برای متمرکز کردن امپراطوری ماد احتمالاً باعث بیزاری بسیاری از نجیبی‌های ماد شده بود. آنها در میدان جنگ شورش کردند و با افراد خود به کوروش پیوستند (همان: ص ۶۷).

مادها نه تنها به بردگی گرفته نشدند بلکه در مقام‌های خود ابقاء شدند و دکتر فرخ در این باره تحلیل ارزنده‌ای دارند:

از آنجا که مادها از نظر قومی عموزادگان پارس‌ها محسوب می‌شدند مقام‌های دولتی و نظامی خود را حفظ کردند. اغراق نیست گفته شود آنچه در دشت مرغاب روی داد زوال امپراطوری ماد نبود بلکه جابه‌جایی در مدیریت آن محسوب می‌شد (فرخ، ۱۳۹۰: ص ۶۷).

کوروش بزرگ و تمدن لودیه

همچنان که جناب غیاث آبادی با تحریف منابع، تمدن‌های نابود شده به دست کوروش بزرگ را می‌شمارد، پس از ماد و بابل به تمدن لودیه می‌رسیم، لودیه کشوری کهن در همسایگی ماد بود که اگر بخواهیم موقعیت آن را با نقشه امروزی جهان تطبیق دهیم این تمدن در حوالی غرب ترکیه واقع خواهد شد.



اتحاد ماد و پارس و سقوط دولت آستیگ حکومت‌های قدرتمند آن زمان همچون لودیه، بابل و مصر را به هراس افکند و هرودوت گزارش می‌کند این هراس باعث شکل‌گیری یک اتحاد نظامی توسط این سه دولت قدرتمند علیه کوروش شد (هرودوت، کتاب یکم، بند ۷۷). اتحاد دشمنان علیه کوروش بزرگ را فقط هرودوت ذکر نکرده است بلکه گزنفون دیگر مورخ یونانی هم این موضوع را نوشته است (ن.ک: گزنفون، دفتر ۲، بخش ۱، بند ۵) این موارد که در منابع اشتراک دارند را می‌توان به عنوان واقعیت‌های تاریخی پذیرفت نه موارد مبهمی که فقط و فقط یک مورخ ذکر کرده است.

با توجه به منابع آشکار می‌شود که دشمنان کوروش بزرگ، با یکدیگر پیمان بستند در نبرد علیه کوروش یکدیگر را با پول و سرباز یاری کنند. این اتحاد نظامی به جسارت کروزوس آخرین پادشاه لودیه افزود، او عملاً با عبور از رود هالیس جنگ علیه کوروش بزرگ را آغاز کرد؛ هرودوت در این باره می‌نویسد:

کروزوس پس از گذر از رود هالیس به کاپادوکیه رسید که آن را پتیریا می‌نامند، در آنجا اردو زد و به تاراج کشتزارهای سوریان پرداخت، پایتخت مردم پتیریا را تسخیر کرد و اهالی آنجا را به بردگی گرفت، و نیز تمامی نواحی مجاور را تصرف کرد و باآنکه سوریان به او هیچ بدی نکرده بودند آنان را از سرزمینشان بیرون راند. اما کوروش نیز سپاهیان را گرد آورد و به سوی کروزوس رهسپار شد و در راه تاجایی که می‌توانست نیروی کمکی گرفت و بر قوای

خود افزود. او پیش از حرکت پیک‌هایی نزد ایونی‌ها فرستاد و کوشیده بود آنان را علیه کروزوس برانگیزد اما نتیجه‌ای نگرفته بود. پس به قصد پتیریا حرکت کرد و به محض رسیدن به کروزوس در برابر اردوی او جبهه آراست و طرفین بیدرنگ به سنجش نیروهای یک دیگر پرداختند. نبرد شدید بود و از هر دو سو بسیاری کشته شدند تا آنکه شب فرا رسید و دو سپاه بی نتیجه دست از جنگ کشیدند (هرودوت، کتاب یکم، بند ۷۶).

سر انجام دست تقدیر جنگ را به نفع ایرانیان رقم زد و به لطف تاکتیک‌های نظامی کوروش سارد پایتخت لودیه تصرف شد و کروزوس پادشاه متجاوز دستگیر گردید، مورخان نوشته‌اند که کوروش از جان کروزوس گذشت کرد و بر خلاف رسم روزگار او را به عنوان مشاور خویش همواره در پیش خود داشت (هرودوت، کتاب ۱، بند های ۸۶ تا ۹۰؛ کوروش‌نامه، دفتر ۷، بخش ۲، بند ۲۹).

اما تحریفگران در مورد نابودی تمدن لودیه می‌گویند:

یکی دیگر از تمدن‌هایی که به دست کورش بر افتاد و از بین رفت، تمدن کهن و درخشان لودیه بود. با اینکه اهالی لودیه در همان زمان کوشیدند تا از سلطه هخامنشیان رهایی یابند، اما این قیام که به رهبری پاکتیاس بر پا شد، به فرمان کورش بزرگ و به خشن‌ترین شکل ممکن سرکوب شد.

کورش با اعزام سپاهی به فرماندهی مازارس دستور داد که تمامی قیام‌کنندگان را به بردگی بکشند و رهبر آنان را زنده به نزد او بفرستند. او همچنین دستور داد لودیهایی‌ها را چنان خرد و منکوب سازند که راه هرگونه شورشی علیه سلطه پارسیان هخامنشی بسته شود. سپاه کورش به سرعت دست به منکوب کردن لودیهایی‌ها می‌زند و رهبر آنان را به اسارت می‌گیرد. شهرهای پری‌ین و مگنزی غارت می‌شوند و مردم شهرهای فوسه و ثوس خانه‌های خود را رها کرده و راه فرار در پیش می‌گیرند. ساکنان کاریه به بردگی کشیده می‌شوند و گروهی از اهالی کزانتوس و کونوس در لیکیه دست به انتحار می‌زنند و مرگ را بر تعبد و بندگی ترجیح می‌دهند. شهرها یکی پس از دیگری تسخیر می‌شوند و پس از اینکه تاراج می‌گردند، پادگان‌های نظامی پارسی و نیروهای ضد شورش هخامنشی در آنها مستقر می‌شوند.

درباره این نوشته‌های غیث آبادی پیش از هر چیز باید گفت تحریف تا چه حد؟! کاملاً مشخص است که تمدن لودیه سر جای خود باقی ماند.

به نظر می‌آید که این گفتار از روی تاریخ هرودوت برداشت شده باشد، چراکه تنها کسی که به نا آرامی‌های لودیه اشاره کرده است هرودوت است. مورخان هم عصر او مانند کتزیاس و گزنفون هیچ اشاره‌ای به ناآرامی‌های لودیه نکرده‌اند. در نوشتارهای مورخان رومی مانند ژوستین نیز اشاره مختصری به شورش‌های لودیه شده است اما از آنجایی که این مورخان رومی بودند و نزدیک به ۳۰۰ سال با واقعه فاصله داشتند مشخص است که نوشتارشان از تاریخ هرودوت سرچشمه می‌گیرد. پس به نوشتار اصلی و نزدیک یعنی تاریخ هرودوت نگاهی می‌اندازیم.

قبل از اینکه به بررسی این موضوع بپردازیم یادآوری می‌کنیم که کرزوس پادشاه لودیه با متحدینش یعنی بابل و مصر قصد حمله به کوروش را داشت که پیش از این منابع را مورد بررسی قرار دادیم. به عبارتی کشورگشایی‌های کوروش حالت پدافندی داشته است.

گرچه وجود شورش در لودیه پس از فتح این سرزمین را باید با تردید نگاه کرد چراکه فقط هرودوت گفته است اما با این حال هرودوت مواردی که غیاث آبادی گفته است را ننوشته است.

هرودوت نوشته است:

همین که کوروش از سارد دور شد، پاکتی یس علیه تابالوس و شاه شورید. تا کنار دریا پیش رفت و با طلاهایی که از سارد با خود آورده بود، به استخدام مزدور پرداخت (هرودوت، کتاب ۱، بند ۱۵۴).

چنانکه در اینجا مشخص است مردم لودیه به هیچ وجه همراه با پاکتی یس دست به قیام نزدند بلکه پاکتی یس با پول‌های نامشروع، مزدور اجیر کرد و سر به شورش برداشت.

این طور که هرودوت نوشته است کوروش از شنیدن شورش به خشم آمد و خشم خود را به کرزوس گفت. کرزوس هم به او پاسخ داد که خشم خود را کنترل کند. کرزوس پیشنهاد کرد که فقط پاکتی یس را و شورشیان را مجازات کند و نه تمام لودیه را.

در اینجا هرودوت موضوعی را می‌گوید که افسانه‌ای می‌نماید اما به هر حال برای آشکارتر شدن موضوع آن را نقل می‌کنیم. کرزوس برای تکرار نشدن شورش چنین پیشنهادی به کوروش می‌دهد:

حمل سلاح جنگی را برای آنان ممنوع کن و فرمان بده زیر ردا پراهن بپوشند و نیم چکمه به پا کنند و به فرزندان خود سی‌تار و سازهای زهی دیگر بیاموزند و به تجارت بپردازند. سرور من به زودی خواهی دید که مردان زن صفت می‌شوند و دیگر نیازی نیست که از شورش آنان در بیم باشی (همان: بند ۱۵۵).

به گفته هرودوت، کوروش از پیشنهاد کرزوس خوشش آمد. آنگاه سردار مادی «مازارس» را احضار کرد تا فرمان‌ها را اجرا کند و پاکتی‌یس را به سزای اعمال خود برساند.

مازارس به دنبال پاکتی‌یس رفت و در اینجا باز هم نکات افسانه‌ای زیادی دیده می‌شود. پاکتی‌یس به جایی به نام کومه رفته بود و مازارس پاکتی‌یس را از کومه‌ای‌ها خواست. اهالی کومه تصمیم گرفتند در این باره با خدای برانخیزها مشورت کنند. گفتار افسانه‌ای هرودوت در اینجا به حد اعلا می‌رسد به طوری که آوایی از ژرفای پرستشگاه می‌آید و سپس خود خدا به سخن در می‌آید!!! (همان: بندهای ۱۵۸ و ۱۵۹).

در نهایت مازارس پاکتی‌یس را دستگیر می‌کند و فقط کسانی که به پاکتی‌یس در این شورش کمک کرده بودند را مجازات می‌کند. اینطور که هرودوت نوشته است فقط اهالی شهرهای پری‌ین و ماگنزی‌یا به پاکتی‌یس کمک کرده بودند.

همانطور که می‌بینید اصلاً نابودی لودیه در کار نبوده است و فقط با شورشیان برخورد صورت گرفته است.

در ادامه هارپاگ دیگر سردار مادی کوروش روی کار می‌آید. اهالی برخی از شهرها فرار کردند و اهالی برخی دیگر حتی داوطلبانه زیر فرمان هارپاگ قرار گرفتند. اصلاً کشتار و غارتی توسط ایرانیان رخ نمی‌دهد! اهالی فوکه فرار کردند (همان: بند ۱۶۴). البته آنها با اقوام دیگر زد و خورد پیدا کردند (همان: بند ۱۶۶) اهالی شهر تتوس هم فرار کردند. ایونی‌های جزایر داوطلبانه تسلیم شدند.

درباره کاریابی‌ها هرودوت نوشته است:

نه کاریابی‌ها و نه سایر یونانیان این منطقه در برابر هارپاگ ایستادگی مردانه‌ای نکردند

(همان: بند ۱۷۴)

البته هرودوت موارد افسانه‌ای را در این باره می‌گوید که گفتنش به درازا می‌کشد. گفتار افسانه‌ای هرودوت درباره مناطق گوناگون هم ادامه دارد از جمله روییدن ریش در چانه بانوی کاهنه معبد آتنا! هرودوت درباره لوقیه‌ای‌ها باز هم داستانی تعریف می‌کند که خالی از افسانه نیست. وی نوشته است پس از آنکه لوقیه‌ای‌ها شکست خوردند به درون باروهای شهر خود عقب نشستند و آنگاه تمام زنان و کودکان و اموال و بردگان خود را در ارگ شهر جمع کردند و آنجا را به آتش کشیدند و همه را خاکستر کردند (همان: بند ۱۸۳). این کارها را معمولاً برای سبک بار شدن انجام می‌دادند!! پس در اینجا هم کشتار توسط ایرانیان نبوده است بلکه توسط خود آنان بوده است.

بحث پادگان‌های نظامی و نیروهای ضد شورش به نظرم آمیختن ذهنیت امروزی با موارد تاریخی است.

نکته‌ای که بایستی به آن توجه کرد آن است که اگر این شورش‌ها اتفاق می‌افتادند و سپس سرکوب می‌شدند، بایستی پس از سرکوب تغییرات عمده‌ای در سازمان اداری و حکومتی لودیه رخ می‌داد، در حالی که نه تنها تغییراتی در حکومت محلی لودیه ایجاد نشد بلکه همان‌ها در ساختار حکومت ابقا شدند. (فرخ، ۱۳۹۰: ص ۷۶).

شورش در لودیه تنها در کتاب تاریخ هرودوت بازتاب یافته است، باید توجه کرد که تاریخ هرودوت هم دارای موارد درست و تاریخی است و هم دارای موارد جانبدارانه و حتی افسانه آمیز، مرز بین حقیقت و دروغ در تواریخ کهن داشتن اشتراک منابع است. یعنی آنکه یک واقعه تاریخی بایستی توسط چند تاریخ نویس گزارش شده باشد تا با اطمینان بتوان آن را حقیقت دانست، در مورد تاریخ هرودوت نیز همینطور است، اگر این شورش‌ها گسترده بود بایستی توجه تعداد بیشتری از تاریخ نگاران دوران باستان را به خود جلب می‌کرد، در حالی که این وقایع در لودیه تنها توسط هرودوت و یا تواریخی که از روی هرودوت نوشته شده‌اند آن هم با آب و تاب افسانه‌ای نقل شده است؛ جناب غیاث آبادی با علم به این موضوع، به بریان استناد کرده است.

تمدن ایلام و کوروش بزرگ



حکومت درخشان ایلام پیش از هخامنشیان با حمله آشوریان سقوط کرد

از نظر کوروش‌ستیزان، کوروش بزرگ همه تمدن‌های باستانی را نابوده کرده است!!! فقط مشخص نیست چطور نام و نشان همان تمدن‌ها تا پایان دوران هخامنشیان دو حتی پس از هخامنشیان دیده می‌شود. تا اینجا دیدیم

که نه تنها تمدن‌هایی که پیشتر تحریفگران مدعی «نابودی کامل» آنها شده بودند ویران نگشتند بلکه حتی رشد و توسعه نیز یافته بودند! جناب غیاث آبادی در نوشتاری دیگر کوروش و هخامنشیان را تجهیز شده به سلاح‌های کشتار جمعی می‌فرستند تا برای همیشه تمدن دیگری را نابود سازند! ایشان می‌نویسند:

پیش از این به نابودی برخی از تمدن‌های کهن ایران زمین به دست کوروش و دیگر هخامنشیان اشاره کردیم. یکی دیگر از تمدن‌های کهن ایران زمین که به دست کوروش بر افتاد و از میان رفت، فرهنگ و تمدن کهن و درخشان عیلامیان/خوزیان بود. تمدنی که به مدت زمانی بس طولانی یعنی متجاوز از دو هزار سال در جنوب غربی فلات ایران تداوم داشت و آثار هنری و معماری فراوانی از آن برجای مانده است. این در حالی بود که پس از سلطه هخامنشیان بر این سرزمین چیزی جز کاخ سلطنتی آنان در شوش ساخته نشد. کاخی که بنا به اظهارات داریوش در کتیبه ششم او در شوش (DSf) پارسیان کمترین نقشی در ساخت آن نداشتند.

با اینکه خوزیان دستکم یکبار کوشیدند تا در زمان داریوش یکم از سلطه هخامنشیان رهایی یابند و تا حد زیادی نیز در اینکار موفق شدند، اما به گفته داریوش در کتیبه بیستون با سرکوب شدید او مواجه شدند و برای همیشه منکوب گردیدند و از صفحه تاریخ محو شدند. در این زمینه پی‌یر بریان آورده است: «قتل‌عام‌هایی که پس از جنگ به وسیله سپاهیان کوروش انجام گرفته است، از شدت و خشونت ارتش نوبابلی حکایت می‌کند. احتمالاً در همین زمان (یا شاید اندکی پیش یا بعد از آن) است که شوش نیز مسخر کوروش گشته و آخرین پادشاهی نوعیلامی برای همیشه نابود شده است.

ابتدا باید مشخص کنیم که وقتی می‌گوییم ایلام دقیقاً کدام بخش از ایلام توسط کوروش نابود شده است؟ هخامنشیان از قبل در انشان نفوذ داشتند و بعدها شوش را آباد ساختند. قطعاً پی‌یر بریان پژوهش‌های ارزنده زیادی انجام داده است و ما هم بارها از پژوهش‌های ایشان استفاده کردیم اما این بدان معنا نیست که نوشته‌های بریان قابل نقد نیستند و همه آنها را بدون کم و کاست بپذیریم. غیاث آبادی در اینجا به گفته مبهم و بدون سند و مدرک بریان اشاره کرده است که حالت حدس و گمان دارد. باید پذیرفت که ما دقیقاً نمی‌دانیم شوش در چه زمانی در اختیار هخامنشیان قرار گرفت اما با توجه به شواهد و منابع از جمله استوانه کوروش بزرگ مشخص می‌شود که پدران کوروش در انشان پادشاهی می‌کردند و مدت‌ها پیش در ایلام نفوذ داشته‌اند.

یک مهر از پدر بزرگ کوروش هم به دست آمده است که گفته کوروش بزرگ در استوانه را تأیید می‌کند. بر روی این مهر اینچنین نوشته است: «کوروش انزانی [انسانی]، پسر ششیش [چیش پیش]» (هنکلن، ۱۳۹۱: ص ۱۰۷).



مُهر انشان مرتبط با کوروش یکم، پدر بزرگ کوروش بزرگ (منبع عکس: هنکلمن، ۱۳۹۱: ص ۱۰۷)

هر کس با تاریخ ایلام آشنایی داشته باشد، می داند که تمدن ایلام در حملات آشوریان ضربه شدیدی دید تا جایی که بسیاری از دستاوردهای تمدنی ایلام نابود شدند و بسیاری از ایلامیان کشته شدند. این اظهارات دروغین غیث آبادی در حالی است که ایلام دوباره در زمان هخامنشیان به شکوه رسید و آثاری مانند کاخ‌های شوش از ارزش مندترین آثار هخامنشیان می باشد؛ شوش یکی از مراکز مهم حکومتی در دوران هخامنشیان بوده است.

از کتیبه‌های باستانی آشوری می توان دریافت که خود آشوریان به ویران ساختن شوش اعتراف کردند. در واقع آنها به این تخریبها افتخار می کردند و برای ویرانی‌های خود کتیبه می نگاشتند. از جمله می توان به کتیبه آشوربنیپال اشاره کرد. بیایید بخشی از کتیبه آشوربنیپال را بخوانیم:

پیکره گاوهای نر وحشتناکی را که زینت بخش درها بودند از جا کردم، معابد ایلام را با خاک یکسان کردم و خدایان و الهه‌های آن را به باد یغما دادم. سپاهیان من به بیشه‌های مقدس آنان که تا آن هنگام هیچ بیگانه‌ای از کنار آنها گذر نکرده بود گام نهادند، اسرار آن را دیدند و به آتش کشیدند. من قبور شاهان قدیم و جدید آن را که از پروردگار من ایشتار نهرا سیده بودند، به شاهان اجداد من آسیب رسانده بودند، ویران و متروک کردم... من در مدت یک ماه و بیست و پنج روز راه، سرزمین ایلام را به بیابان ویران و لخم یزرعی تبدیل کردم. من در روستاهای آن نمک و سیلپو کاشتم. من دختران شاهان، همسران شاهان، همه خانواده‌های قدیم و جدید شاهان ایلام، شهربانان، شهرداران شهرها... تمامی متخصصان، ساکنان مرد و زن... چهار پایان بزرگ و کوچک را که تعدادشان از ملخ بیشتر بود به عنوان غنیمت جنگی به سرزمین آشور روانه ساختم... (مجید زاده، ۱۳۷۰: ص ۱۰۳).

به قول پرفسور مجید زاده، غارت و ویرانگری وحشیانه آشوربانیپال و سپاه او در این شهر و نیز خرابی حاصله از گذشت زمان، بناهای عظیم و شکوهمند شوش را به ویرانه‌هایی بدل ساخته است (همان: ۱۰۲).

اما در زمان هخامنشیان بار دیگر کاخ‌های نوینی ساخته شدند و هخامنشیان به فرهنگ ایلامی توجه ویژه نشان دادند.

یکی از زبان‌های رسمی هخامنشیان زبان ایلامی بود همانطور که کتیبه‌های مهم را به سه زبان، آریایی (پارسی باستان)، ایلامی و بابلی می‌نگاشتند. اما توجه به خط و زبان ایلامی از جایی مشخص می‌شود که اکثر الواح پارسه (تخت جمشید) به ایلامی هستند و حتی نام ایزدان ایلامی هم در آنها دیده می‌شود. ایلام و ایلامیان، با توجه به سهم کلان و نقش بنیادینی که در شکل‌گیری تمدن و شاهنشاهی هخامنشی داشتند، با پویایی و پایایی به حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود و میان کنش‌هایشان با سرزمین و مردم پارس ادامه دادند (احمدی، ۱۳۸۴: ص ۲۵).

بنابراین اساساً نابودی تمدن ایلامی معنی پیدا نمی‌کند، بلکه احیای دوباره فرهنگ و تمدنی کهن به ذهن می‌آید.

با وجود این همه اسناد ایلامی در زمان داریوش بزرگ، غیث آبادی ادعا می‌کند خوزیان در دوران داریوش بزرگ «برای همیشه منکوب گردیدند و از صفحه تاریخ محو شدند»!!!

این در حالی است که حتی پس از هخامنشیان نشانه‌هایی از ایلامیان وجود دارد. ایلام حتی در روزگار پس از هخامنشیان (سلوکی و اشکانی) نیز به صورت یک گروه قومی-زبانی متمایز، به نام Elymais شناخته شده است (ن.ک: همان: ص ۲۵) و از آنها حتی سکه‌هایی هم به جا مانده است. وقتی از آنها و تمدنشان تا سالیان سال پس از هخامنشیان نشانه‌های آشکاری وجود دارد، آقای غیث آبادی چگونه تا این حد دروغ می‌گوید و از نابودی ایلامیان به دست کوروش بزرگ و داریوش بزرگ سخن می‌گوید؟!

بررسی‌های نا آرامی‌های زمان داریوش بزرگ

آقای غیث آبادی بارها از نا آرامی‌های زمان داریوش بزرگ یاد می‌کند و از جملاتی مانند «مادها دستکم دو بار در زمان داریوش بزرگ کوشیدند تا استقلال خود را از سلطه هخامنشیان باز یابند» یا «خوزیان دستکم یکبار کوشیدند تا در زمان داریوش یکم از سلطه هخامنشیان رهایی یابند» قصد دارد که نارضایتی مردم از حکومت هخامنشیان را القا کند!

برای بررسی این موضوع پیش از هر چیز باید ماهیت شورش‌های پس از کمبوجیه و گئومات را بررسی کنیم. آیا به راستی این ناآرامی‌ها، قیام‌های مردمی بودند یا ناآرامی‌هایی ناشی از جنگ در میان سپاهیان برای رسیدن به قدرت؟

خواهیم دید که آقای غیاث آبادی از جنگ‌های باستانی رایج میان سپاهیان برای رسیدن به قدرت، در راستای اهداف خود استفاده کرده است!

اساساً در تاریخ جهان و به ویژه در جهان باستان بارها شاهد آن بودیم که در شرایطی که چالش‌هایی برای جانشینی پادشاهان مشروع پیش می‌آید، درگیری‌های فراوانی در میان سپاهیان و سرداران به وجود می‌آید که هر کدام خود را مشروع‌تر از دیگری می‌دانستند و حداقل به دنبال تکه‌ای از قلمروی پادشاه پیشین هستند. از جمله پس از الکساندر مقدونی که جنگ‌های خانمان سوز و طولانی مدت رخ داد و قلمروی وسیع الکساندر میان سردارانش تقسیم شد. پس از کمبوجیه و بردیای دروغین هم چنین شرایطی پیش آمد و سرداران و سپاهیان به دنبال قدرت بودند اما از آنجایی که داریوش مشروعیت و محبوبیت بیشتری داشت توانست همه رقیبان را شکست دهد.

شورشی شدن سپاهیان همان چیزی است که در ترجمه‌های معتبر از کتیبه بیستون می‌بینیم. برای مثال در ترجمه معتبر لوکوک از کتیبه بیستون درباره شورش بابل اینچنین آمده است:

... یک مرد، یک بابلی به نام ندینتَبیره پسر آئینیره، در بابل شورش کرد؛ او به سپاه این چنین دروغ گفت: «من نبوکودرچره، پسر نبونید هستم (کتیبه بیستون، بند ۱۶).

در هیچ کدام از ناآرامی‌ها، درخواست‌های مردمی مطرح نیست و گستردگی شورش‌هایی که در میان سپاهیان برای جانشینی رخ داده است هم ثابت می‌کند که منظور سپاهیان است. در ادامه بیشتر به تشریح این موضوع می‌پردازیم.

در دوران باستان فرزندان شاه، یک نوع مشروعیت سیاسی داشتند. شاید این مشروعیت از آن جهت ایجاد می‌شد که فرزندان شاه از کودکی برای پادشاهی تربیت می‌شدند. کسانی که به دروغ خود را فرزند نبونئید معرفی می‌کردند به دنبال مشروعیت سیاسی بودند و این به هیچ وجه دلیل محبوبیت پادشاه قبلی نیست.

همواره باید حساب مردم را از سپاهیان جدا کنیم. در همان زمان کوروش بزرگ بسیاری از سپاهیان بابل به نبونئید وفادار بودند و در اوپیس با کوروش بزرگ جنگیدند (ن.ک: رویدادنامه نبونئید، ستون ۳، بندهای ۱۲-۱۴) ولی مردم بابل شدیداً از نبونئید ناراضی بودند. سپاهیان با توجه به شکست سختی که از کوروش خوردند و نارضایتی‌های شدید مردم بابل از نبونئید دیگر نمی‌توانستند روبروی کوروش ایستادگی کنند.

در کتیبه بیستون از اشخاص زیادی نام برده می‌شود که به دروغ خود را فرزند پادشاهان پیشین سرزمین‌ها دانستند. بر اساس کتیبه بیستون، گئومات به دروغ خود را بردیا پسر کوروش می‌نامید. کتیبه بیستون از شخص دیگری هم نام می‌برد که خود را به دروغ بردیا پسر کوروش معرفی می‌کند. یا مردی فرورتیش نام، خود را از تخمه هوخشتره (از پادشاهان ماد) می‌دانست. همچنین فرد دیگری به نام چی‌رتخم خود را از تخمه هوخشتره دانسته است. کتیبه بیستون اینچنین القا می‌کند که همه این افراد به دنبال رسیدن به قدرت بودند و اصلاً بحث محبوب بودن این اشخاص در نزد مردم مطرح نیست.

مشخص است که برای گردآوری نیروهای مزدور و جلب توجه سپاهیان و بزرگان نیاز به نوعی مشروعیت سیاسی بوده است و این افراد خود را به پادشاهان پیشین متصل می‌کردند تا این مشروعیت سیاسی را برای خود ایجاد کنند. نه خواست‌های مردمی تا بتوانند دل مردم را به دست آورند.

برخی بدون هیچ سندی می‌گویند ناآرامی‌های آن زمان، قیام‌های مردمی بودند! اینکه یک ناآرامی و یک نارضایتی سرچشمه مردمی داشته باشد باید دارای ویژگی‌هایی باشد که با مردم و خواست مردم در ارتباط است اما در این شورش‌ها اصلاً از خواست مردم سخن نمی‌گفتند بلکه صرفاً از انتساب خود به شاه یا شاهان پیشین سخن می‌گفتند. در واقع جامعه هدف این شورشیان، سپاهیان بوده است؛ نه مردم عادی.

اگر بخواهیم با یک نارضایتی مردمی در آن دوران مقایسه کنیم باید به نارضایتی مردم بابل از نبونئید توجه داشته باشیم که نارضایتی‌های مردمی از نبونئید بر اساس منابع کاملاً آشکار است. اگر به جنس نارضایتی‌ها از نبونئید توجه کنیم، متوجه می‌شویم که توهین به دین اکثریت مردم، بیگاری کشیدن ناحق از برخی از مردم، کشتار بی‌گناهان و... دلایل نارضایتی از نبونئید بوده است که همه و همه جنس مردمی دارند. اما کدامیک از این موارد در شورش‌های زمان داریوش دیده می‌شود؟ فقط و فقط شورشیان به دنبال ایجاد مشروعیت سیاسی برای خود بودند تا بتوانند سپاهیان را با خود همراه کنند. حتی در این راه دروغ می‌گویند و به دروغ خود را به پادشاهان پیشین منسوب می‌کردند تا افرادی را گرد خود جمع کنند و اصلاً به خواست‌ها و دردهای مردمی توجه نداشتند و این یکی از دلایل مهمی است که نشان می‌دهد ناآرامی‌ها اصلاً با خواست مردم در ارتباط نبوده است.

سخن پایانی

ادعای نابودی تمدن یا تمدن‌هایی به دست کوروش بزرگ برساخته ذهن تحریف‌گران است، چنانکه مشاهده شد کوروش هیچ یک از تمدن‌های ماد، بابل، لودیه و ایلام را تخریب نکرده است. در واقع امتیازی که کوروش بزرگ را متفاوت از حاکمان روزگار خود ساخته و تبدیل به شخصیتی معروف و جهانی نموده همین برخورد عاقلانه و منطقی او با مردمان دیگر ملل بوده است. ادعای جناب غیاث آبادی و هم‌فکران ایشان نه تنها با

پژوهش‌های تاریخی و آثار باستانی در تضاد است بلکه با عقل نیز سر ستیز دارد! تصور کنید چنانکه این افراد ادعا دارند کوروش بزرگ مردمان بابل، لودییه، ماد و ایلام را کشتار کرده باشد و شهر هایشان را نابود ساخته و به اصطلاح این افراد کوروش بزرگ تمدن آنها را از بین برده باشد، چه سودی برای کوروش بزرگ داشته است؟ خاکستر شهرها و انبوهی از انسان‌های مرده؟ کوروش از کشتار مردمی که جامعه پویا و شکوفای حکومتش را تشکیل می‌دادند چه سودی می‌برد؟ از نابودی تولید و صنعت در حکومتش چه چیز به او می‌رسید؟ این کاملاً غیر منطقی است که تصور کنیم کوروش بزرگ با نابودی تمدن‌های روزگارش بر سرزمین‌های مردگان و بی حاصل حکمرانی کند و نام نیکی از خود به جای بگذارد؛ به طوری که کوروش بزرگ نماد یک فرمانروای خوب بوده است.

بن‌مایه‌ها و یاری‌نامه‌ها:

_____ (۱۳۵۹) کتاب مقدس. ترجمه شده از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی. به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل.

احمدی، داریوش (۱۳۸۴). *هزاره‌های پیر شکوه*. انتشارات گرگان.

ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۹). *فرمان کوروش بزرگ*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

بریان، پی‌یر (۱۳۷۸)، *تاریخ امپراتوری هخامنشی (از کوروش تا اسکندر)*. ترجمه مهدی سمسار. جلد اول. انتشارات زر یاب.

داندامایف، محمد (۱۳۹۱)، *ایرانیان در بابل هخامنشی*. ترجمه محمود جعفری دهقی. تهران: انتشارات ققنوس.

رزمجو، شاهرخ (۱۱ آبان ۱۳۹۲). *سخنرانی در سومین همایش یادبود/استوانه کوروش*، انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه تهران.

فرخ، کاوه (۱۳۹۰). *سایه‌های صحرا (ایران باستان در جنگ)*. ترجمه شهربانو صارمی. تهران: انتشارات ققنوس.

کتزیاس (۱۳۸۰)، *خلاصه تاریخ کتزیاس از کوروش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)*. ترجمه کامیاب خلیلی. تهران: کارنگ.

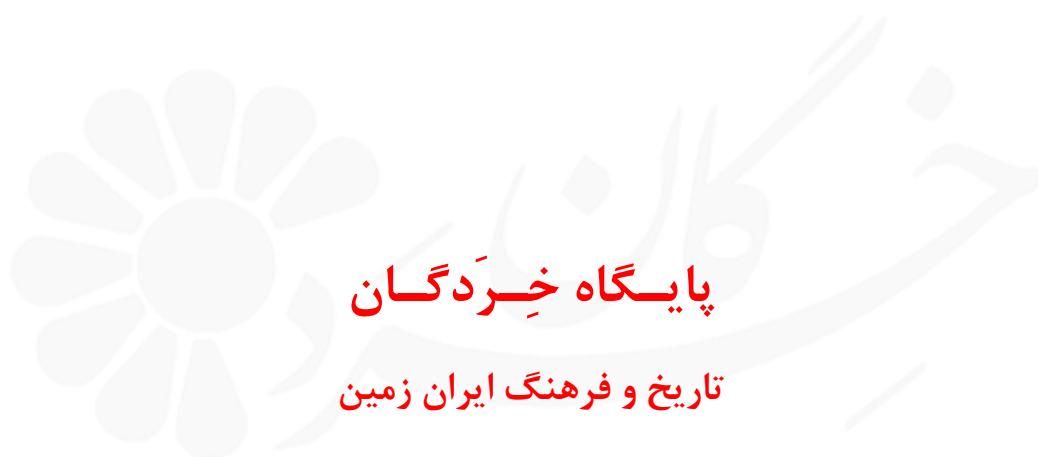
گزنفون (۱۳۸۹)، *زندگی کوروش (تربیت کوروش)*. ترجمه ابوالحسن تهامی، تهران، انتشارات نگاه

گرانوسکی، ادوین آریدوویچ (۱۳۸۵)، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، چاپ گلشن

لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۹). *کتیبه‌های هخامنشی*. ترجمه نازیلا خلخالی. به کوشش ژاله آموزگار. چاپ سوم. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

مجید زاده، یوسف (۱۳۷۰). *تاریخ و تمدن بین‌النهرین*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

هنکلمن، ووتر (مهر ۱۳۹۱). «آیا کوروش پارسی بود؟». ترجمه کامیار عبدی. مجله سرزمین من. صص ۱۰۶-۱۰۷.



پایگاه خردگان

تاریخ و فرهنگ ایران زمین

KHERADGAN.IR